

یعقوب لیث صفار

- ۲ -

یعقوب پسر لیث رویگر، درقرنین از قراء سیستان متولد شد. نژاد او بشاهان عجم میرسد و این نژادهالی و همت بلند او ویرا بکارهای حقیر قساع نیساخت پس درصف جوانمردان (بایاران) سیستان درآمد و بزودی بفرهنگی آنان رسید و سپس برای کوتاه کردن دست خلفای عباسی از سیستان بامالغ بن نصر هنداستان شد و در شمار سرداران بزوک او درآمد و تا سال ۲۴۴ هجری با او همراه و موافق بود...

در سال ۲۴۴ هجری یعقوب بر صالح بن نصر که بجای استفاده از امارت خود برای رفاه حال هموطنان دست بغارت شهرها و آزار مردم زده بود بشوید و او را از حکومت سیستان محروم کرد و بیماری سپاهیان سیستان مردمی را بنام درهم بن نصر با امارت آن ولایت کماشت تا مقدمات حکومت خود را بتدریج فراهم کند و در موقع معین دست نشانده خویش را از کار بردارد. درهم بن نصر نیز چون از این قصد یعقوب آگاه بود و مردمی وشجاعت و مقام بلند او را در نظر مردم مشاهده میکرد از او هر اسان و در فکر چاره بود ولی چون اندک اندک قدرت یعقوب بنهایت رسید درهم چاره ای جز تمارض و خانه نشینی ندید و در این حال یعقوب موقوف را برای برانداختن او مناسب دید و بوی پیغام داد که از خانه بیرون آی که با بیماری پادشاهی نيمروز نمیتوان کرد. درهم از بیم جان فرمان قتل یعقوب را صادر کرد ولی یعقوب با طرفداران خود سپاه او را از میان برد و درهم را مقید ساخت و از خانه بیرون کشید و آنگاه خود بحکومت سیستان نشست و این واقعه بسال ۲۴۷ هجری اتفاق افتاد.



سیستان
شهرستان

تحکیم وضع خود در ولایات و نواحی مفتوحه جدید یعنی کابل و غزنین و هرات و فارس و کرمان مهیدید از ادامه جنگ با محمد بن طاهر خود داری کرد و تا سال ۲۵۸ در کرمان و فارس و کابل و باخ و هرات مشغول زد و خورد های شدید با مخالفین خویش و از میان بردن آفان بوده و در همین سال اخیر خلیفه عباسی (۱) نیز متصرفات او را بر سمیت شناخت و برادر و ولیعهد خود (۲) را بر سالت نزد یعقوب فرستاد با منشور فرمانروائی باخ و تخارستان (۳) و پارس و کرمان و سیستان و ولایت سند .

پس از تحصیل این مقدمات قدرت یعقوب چندان فزونی یافت که دیگر هنگام تسلط او بر خراسان و عراق یعنی دو قسمت از مهمترین قسمتهای ایران آنروز فرارسید . پس در سال ۲۵۹ بخراسان حمله کرد و یکسرتا نیشابور که در آن روز گار و مدتها بعد از آن مرکز خراسان و بزرگترین شهر معروف مشرق ایران بود ، ساخت و بهانه او در این کار تعاقب یکی از دشمنان شخصی خود (۴) بود که به محمد بن طاهر پناه برد .

معروفست که چون یعقوب به نزدیک نیشابور رسید رسولی بدر بار محمد بن طاهر فرستاد . چون رسول به نیشابور رسید و بیار گاه پادشاه طاهری در آمدان حاجب (۵) او بارخواست حاجب گفت : بار نیست که امیر خفته است . و رسول یعقوب در پاسخ او گفت : کسی آمد که او را از خواب بیدار کند . و از

(۱) المعتمد علی الله احمد بن جعفر .

(۲) ابو احمد طلحه الموفق .

(۳) از ولایات ساحلی جیحون که بدو قسمت تخارستان عالیا و تخارستان سفلی تقسیم میشد .

(۴) عبدالله بن صالح که شمشیر بر یعقوب کشیده و او را زخمی زده و گریخته بود .

(۵) برده دار مأمور تشریفات درباری



در جشن دانشکده افسری روز دوشنبه ۱۴ اردیبهشت ماه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی
گزارش فرمانده دانشکده افسری را استماع میفرمایند



اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و هیئت دولت
و افسران عالی رتبه در جشن دانشکده افسری



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع
کتابخانه
عراق ایران
نمود (۱) بود
مردم
ظاهر فرستاد
حاجب (۵) او
مردک مقرب

- (۱) ...
- (۲) ...
- (۳) ...
- (۴) ...
- (۵) ...

آنجا باز گشت . نیشابور با سانی گشوده شد و پادشاه خواب آلود طاهری و اطرافیان غافل او همه اسیر سردار بیدار و شجاع سیستانی گردیدند و با این فتح مملکت یعقوب بیش از نصف ایران آنروز گشت .

پس از فتح نیشابور به یعقوب خبر بردند که مردم میگویند یعقوب عهد و منشور خلیفه (۱) ندارد چگونه او را اطاعت کنیم یعقوب به حاجب خود گفت فرادهمه بزرگان و علماء و فقها و رؤساء نیشابور را اینجایم کن تا منشور و عهد خلیفه بدانان عرضه کنم حاجب دستور داد تا ندا کردند و فرادهمه بزرگان نیشابور بدرگاه یعقوب آمدند . یعقوب فرمان داد دوهزار غلام با سلاح تمام و گرزهای سیمین و زرین در خدمت او صف کشند و او خود برسم شاهان بنشست . آنگاه بزرگان را بخندمت او آوردند و حاجب را گفت آن عهد خلیفه را بیاور تا بایشان برخوانم حاجب آن عهد و منشور را که در پارچه ای پیچیده بود آورد و برابر یعقوب نهاد یعقوب پوشش از روی منشور خلیفه برداشت زیر آن شمشیری بران و درخشان بود ؛ آنرا بردست گرفت و بجنبانید ، مردم از بیم جان بلرزه درافتادند . یعقوب گفت : مترسید ؛ این شمشیر را برای کشتن شما فیاورده ام ، اما شکایت کردید که یعقوب منشور خلیفه ندارد ، خواستم تا بدانید که دارم ؛ و آنگاه گفت مگر خلیفه را این شمشیر در بغداد نشانده است ؛ گفتند آری ، گفت مرا بدین جایگاه هم این شمشیر نشانده است ، فرمان من و خلیفه یکی است .

(۱) چنانکه اندکی پیش در ضمن همین مقاله دیده ایم خلفای عباسی بسر داران بزرگ و همچنین فاتحینی که بزور شمشیر بر بعضی نواحی دست می یافتند و با بحکامی که بولایات و مضافات میفرستادند فرمان (عهد- منشور) حکومت آن نواحی را میدادند و این رسم تشریفاتی حتی برای پادشاهانی که سلطنت را با ارث میبردند نیز معمول بود . در دست داشتن این منشور در حقیقت اطاعت مردم را نسبت بامرا و سلاطین از اعطای دینی موجه میساخت .